

دکتر رابرت ای. پترسون، مسیح‌شناسی، جلسه ۱۵، سیستماتیک، الوهیت مسیح، عبرانیان ۱، ۵ دلیل و متون دیگر عبادت، فرا کالونیستی

رابرت پترسون و تد هیلدبرانت © ۲۰۲۴

من دکتر رابرت پترسون هستم در تدریسش در مورد مسیح‌شناسی. این جلسه ۱۵ است، سیستماتیک الوهیت مسیح، عبرانیان ۱، ۵ شواهد و متون دیگر، عبادت، فرا کالونیستی.

ما مطالعه خود را در مورد آموزه مسیح، در مورد مسیح‌شناسی ادامه می‌دهیم.

ما هنوز در حال بررسی الوهیت او هستیم و به پنجمین دلیل از پنج دلیل تاریخی برای الوهیت مسیح رسیده‌ایم. گفته‌ایم که او از ذات خداست. کتاب مقدس عناوین الهی، صفات الهی و کارهایی را که فقط خدا انجام می‌دهد به او نسبت می‌دهد.

پنجمین دلیل از پنج دلیل این است که عیسی مورد پرستش خدا قرار می‌گیرد. زمینه داستان کتاب مقدس این است که مردان خوب از پرستش امتناع می‌کنند. ما این را در اعمال رسولان ۱۴، در مورد پولس و برنابا در دومین سفر تبلیغی، ببخشید، و در لستره، اعمال رسولان ۸:۱۴ می‌بینیم. در لستره، مردی نشسته بود که نمی‌توانست از پاهایش استفاده کند.

او از بدو تولد فلج بود و هرگز راه نرفته بود. او به سخنان پولس گوش فرا داد. و پولس با نگاه دقیق به او و «دیدن اینکه ایمان شفا یافتن را دارد، با صدای بلند گفت»: «بر پاهای خود راست بایستید».

و او از جا پرید و شروع به راه رفتن کرد. وقتی جمعیت دیدند که پولس چه کرده است، صدای خود را بلند کردند و به زبان لیکونی گفتند که کمی پیش‌زمینه لازم است. پولس می‌توانست با این افراد و آنها و برعکس ارتباط برقرار کند زیرا آنها زبان یونانی مشترک یا کوینی داشتند.

باشه. اما تجربه من این بوده که وقتی مردم عبادت می‌کنند، از آن به زبان مادری خودشان استفاده می‌کنند. و برای لستران‌ها، آن زبان لیکونیایی بود، و پولس و برنابا آن زبان را نمی‌دانستند.

بنابراین، جمعیت، که از این معجزه شگفت‌زده شده بودند، به زبان لیکونیایی گفتند: «خدایان به شکل انسان بر ما نازل شده‌اند.» آنها برنابا را زئوس می‌نامیدند. او از پولس مسن‌تر است.

می‌توانم او را با ریشی زیبا، بزرگ و مردانه تصور کنم. و پاول هرمس، هرمس یا مرکوری در دیگر خدایان، پیام‌آور خداست. پاول واعظ بزرگی است زیرا او سخنران اصلی بود.

لوقا در واقع این را می‌گوید. و کاهن زئوس، که معبدش در ورودی شهر بود، گاوها و حلقه‌های گل را به دروازه‌ها آورد و می‌خواست با جمعیت قربانی کند. پولس و برنابا زبان لیکونیایی را نمی‌فهمیدند، اما زبان بدن کاهن را که آماده بود برایشان قربانی کند، درک کردند.

حالا پولس یک مشکل دارد. وقتی به مدرسه دینی تارسوس رفت و دوره‌های ماموریتش را گذراند، چیزهای زیادی یاد گرفت، اما هیچ‌وقت دوره‌ای در مورد اینکه اگر به یک مراسم عبادت دعوت شوید و خدا باشید، چه باید بکنید، نداشت. خب، آنها می‌دانستند چه باید بکنند.

یهودیان، مسیحیان یهودی‌نژاد، یعنی رسولان برنابا و پولس، با شنیدن این خبر، از خود بیزار شدند. آنها لباس‌های خود را دریدند و به میان جمعیت دویدند و گفتند: «ای مردم، چرا این کارها را می‌کنید؟ ما نیز با شما انسان‌هایی با طبیعتی مشابه هستیم. و ما به شما مژده می‌دهیم که از این چیزهای بیهوده به سوی خدای زنده‌ای که آسمان و زمین و دریا و هر آنچه در آنهاست را آفریده است، بازگردید.»

در نسل‌های گذشته، او به همه ملت‌ها اجازه داد که به راه‌های خود بروند. با این حال، خود را بدون شاهد نگذاشت، زیرا با بخشیدن باران از آسمان و فصول پربار، و سیر کردن دل‌های شما با غذا و شادی، به شما نیکی کرد. حتی با این سخنان، به سختی می‌توان مردم را از تقدیم قربانی برای آنها باز داشت.

نکته‌ای که من از این داستان زیبا استنباط می‌کنم این است که اتفاقات خوب زیادی در آن رخ می‌دهد، از جمله وحی عمومی خدا در مشیت الهی یا تاریخ، در این مورد، و دادن باران و محصولات پربار و سبزیجات و میوه‌ها برای شادی بخشیدن به افرادی که دور میز شام هستند. اما این نکته مورد نظر ما نیست. نکته ما این است که پولس و برنابا از پرستش خدا توسط آنها سر باز زدند.

این مسخره‌ست. دو بار در کتاب مکاشفه، یوحنا، دریافت‌کننده‌ی آن وحی، مغلوب رؤیاهای می‌شود. چه شور و هیجانی در آن وجود دارد.

چه اهمیت حماسی‌ای وجود دارد. باورنکردنی است. و در آیه ۱۰:۱۹، در این بحبوحه، فرشته به من گفت: بنویس خوشا به حال کسانی که به ضیافت عروسی بره دعوت شده‌اند، ۹:۱۹.

و او به من گفت، اینها سخنان حقیقی خدا هستند. سپس من به پاهای او افتادم تا او را پرستش کنم. اما او به من گفت، تو نباید این کار را بکنی.

من با تو و برادرانت که به شهادت عیسی پایبندید، خادمی هم‌کیش هستم. خدا را پرستید، زیرا شهادت عیسی روح نبوت است. مردان نیک از پرستش او سر باز می‌زنند.

انسان‌های خوب. فرشتگان خوب هم همین کار را می‌کنند. در آخرین فصل مکاشفه، دوباره یوحنا می‌گوید:

عیسی در آیه هفتم از فصل ۲۲ می‌گوید: «ببینید، من به زودی می‌آیم.» خوشا به حال کسی که کلام پیشگویی این کتاب را حفظ کند. نمی‌دانم چرا بلافاصله پس از یک «خوشا به حال» این پاسخ را داریم، اما حقیقت دارد.

من، یوحنا، کسی هستم که این چیزها را شنیدم و دیدم. و وقتی آنها را شنیدم و دیدم، به پای فرشته‌ای که آنها را به من نشان داد، افتادم تا سجده کنم. اما او به من گفت، تو نباید چنین کنی.

من با تو و برادرانت، انبیا، و با آنان که کلام این کتاب را حفظ می‌کنند، خادمی مشترک هستم. خدا را پرستش کنید. این باید مکاشفه ۸:۲۲ و ۹ باشد.

در این زمینه از ایمان کتاب مقدس، انسان‌های خوب از پرستش سر باز می‌زنند، همانطور که در پولس و برنابا در لیستره نمونه آن را می‌بینیم. فرشتگان خوب از پرستش سر باز می‌زنند، همانطور که در مکاشفه ۱۹ و ۲۲ دیدیم. با این حال، مسیح مورد پرستش قرار می‌گیرد.

فرشتگان او را پرستش کردند. بله، دوباره به عبرانیان ۱ برگردیم. عبرانیان ۱ هر پنج دلیل تاریخی الوهیت پسر خدا را در یک فصل دارد.

پر از بار است. عبرانیان ۱:۶، و دوباره، وقتی نخست‌زاده را به جهان می‌آورد، می‌گوید، همه فرشتگان خدا او را پرستند. قبلاً گفتم وقتی گفته می‌شود نخست‌زاده را به جهان می‌آورد، وقتی خدا نخست‌زاده را به جهان می‌آورد، من فکر می‌کردم منظور دنیای انسان‌هاست.

این اشاره‌ای به بیت‌لحم بود. و آنجا اتفاقات فرشته‌وار زیادی در جریان بود. جلال بر خدا در آسمان‌ها و بر زمین، صلح، خیرخواهی برای انسان‌ها و غیره.

باید بگویم که صلح بر مردانی که خدا از آنها خشنود است. اما این درست نیست، زیرا جهان عبرانیان ۱، زمین هنگام تولد عیسی در بیت‌لحم نیست. بلکه جهان آسمانی است.

جهان آسمانی به آسمان صعود می‌کند و در دست راست، آیه ۳، از عظمت در اعلی‌علین، می‌نشیند. هنگامی که عیسی صعود کرد و به سوی پدر بازگشت و با پدر بر تخت خود نشست، پدر به فرشتگان پسر گفت: همه فرشتگان خدا او را پرستش کنند. مسیح مورد پرستش قرار می‌گیرد.

این بخشی از اراده خداست. یوحنا ۹:۳۸، اکثر افرادی که در مقابل عیسی سجده می‌کنند، در عبادت مسیحی شرکت نمی‌کنند. آنها افرادی ناامید هستند؛ آنها فرزندشان را که در شرایط سختی است یا خدمتکارشان را که در همان شرایط است دوست دارند و در ناامیدی، به پاهای او می‌افتند و التماس می‌کنند که لطفاً او را شفا دهید.

اگر می‌توانید، به دخترم کمک کنید، به خدمتکارم کمک کنید. این عبادت نیست. اما در یوحنا ۹، چیزی شبیه به عبادت مسیحی داریم.

اوه، حرف من این است. رهبران یهودی بالاخره از او که سعی در تعلیم آنها دارد، خسته شده‌اند. او را بیرون کردند.

یوحنا ۹:۳۴، در پایان آیه ۳۵، عیسی شنید که او را بیرون کرده‌اند. و چون او را یافت، پرسید: آیا به پسر انسان ایمان داری؟ و او پاسخ داد: من این پاسخ را دوست دارم.

این یارو توی دست‌های عیسی مثل خمیر شده. منظورم اینه که، باورنکردنیه. اون میگه، آقا، اون کیه که من بهش ایمان بیارم؟ هرچی عیسی بگه برای این یارو کافیه.

عیسی به او گفت، تو او را دیده‌ای. این جمله‌ی بسیار زیبایی است. تو او را دیده‌ای.

مرد نابینا بینا می‌شود، و اوست که با تو سخن می‌گوید. او گفت: «خداوندا، ایمان آوردم.» و او را پرستش کرد.

من این را می‌پذیرم، و این غیرمعمول است، من آن را به عنوان یک عمل پرستشی می‌پذیرم. عیسی گفت، برای داوری، من به جهان آمده‌ام، تا کسانی که نمی‌بینند ببینند، و کسانی که می‌بینند کور شوند. این یکی از گفته‌های معنوی مبهم اوست.

منظور او این است که کسانی که در نور عیسی، نور جهان که بر آنها می‌تابد، کوری معنوی خود را می‌بینند و به او ایمان می‌آورند. او به آنها بینایی معنوی می‌دهد و آنها را می‌بخشد. او به کسانی که ادعای دیدن دارند در حالی که نور عیسی، نور جهان که در گفتار و کردار بر آنها می‌تابد را رد می‌کنند، آنها را کور می‌کند.

این حقیقت که این تفسیر درست است، با سخنان بعدی تأیید می‌شود. برخی از فریسیان نزدیک او این چیزها را شنیدند و گفتند، آیا ما هم کور هستیم؟ اوه، آنها معنای متفاوتی دارند. آیا ما از نظر روحانی فروتر هستیم؟ عیسی از کلمه «کور» برای این منظور استفاده کرد که آیا ما واقعاً عمق کوری روحانی، فقر و نیاز خود را در نور تو، در وحی تو می‌بینیم؟ عیسی گفت، اگر کور هستید، به معنای کلمه او، اگر کوری روحانی خود را می‌دیدید، هیچ گناهی نداشتید.

اما حالا می‌گوی، می‌بینیم که گناهت همچنان پابرجاست. اگر ادعا می‌کنی که اراده خدا را می‌دانی، برخلاف وحی پدرم از طریق من، گمراه شده‌ای. تو هنوز در گناهانت هستی.

گناهت بماند. مرد نابینا عیسی را پرستش می‌کرد. سریع نمی‌گویم.

منظورم این است که، به عنوان یک نتیجه‌گیری عجولانه. فکر می‌کنم این صحبت کردن است. این روش جان است.

خدای من. پایان فصل دوم. یوحنا می‌گوید عیسی نیازی نداشت کسی درباره انسان به او بگوید، زیرا او می‌دانست درون انسان چیست.

فصل سوم. حال، مردی از فریسیان به نام نیکودیموس یک نمونه بود. او یک نمونه است.

باید کمی به عقب برگردم. عیسی در جشن قانای جلیل معجزات زیادی انجام داد. و بسیاری به او ایمان آوردند.

اما یک جمله تکان دهنده این است که وقتی او در عید فصح در اورشلیم بود، بسیاری با دیدن آیاتی که او انجام می‌داد، به نام او ایمان آوردند. یوحنا ۲:۲۳. اما عیسی از جانب خود، خود را به آنها نسپرد.

یک لحظه صبر کنید. مردم به عیسی ایمان دارند، اما او با متعهد کردن خود به آنها، این ایمان را جبران نمی‌کند. درست است.

چه اتفاقی دارد می‌افتد؟ این اولین اشاره در انجیل یوحنا به این شش مورد از مفهوم ایمان ناقص است که از ایمان ناقص سخن می‌گوید. ما می‌دانیم که به دلیل آنچه در ادامه می‌آید، عیسی و نقش او خود را به آنها واگذار نکرد زیرا او همه مردم را می‌شناخت و نیازی به شهادت کسی در مورد خود نداشت، زیرا خودش می‌دانست که در یک انسان چیست. ظاهراً آنها به او صرفاً به عنوان یک معجزه‌گر اعتقاد داشتند.

و او با آنها پیمان نمی‌بست. او خود را به آنها متعهد نمی‌کرد زیرا می‌دانست ایمان آنها ناکافی است. او می‌دانست که این در انسان است.

حالا، یک مرد بود، فریسیان در فصل سوم. ما نیکودیموس را داریم که از هر امتیازی برخوردار است. او یک مرد است.

او عضوی از قوم پیمان، اسرائیل، است. او عضوی از سنهدرین است. او یک فریسی است، بخشی از این گروه، غیر روحانی یهودی که خود را مقید به روزه گرفتن، دعا کردن و بخشیدن بیش از آنچه شریعت مقرر کرده بود، می‌دانستند و در نظر مردم محترم بودند.

علاوه بر این، عیسی نشان می‌دهد که او معلم ویژه‌ای در اسرائیل بوده است. و بنابراین فصل سوم مطمئناً نشان می‌دهد که او با تمام جلالش نزد عیسی می‌آید، درست است؟ نه، نشان می‌دهد که او در مهدکودک معنوی بوده و عیسی به او می‌گوید که هیچ چیز نمی‌داند، نه به شیوه‌ای زنده، بلکه عیسی می‌داند که او به چه چیزی نیاز دارد و او را سر جایش نشاند. و سپس، البته، در فصل هفتم، به گمانم، نزدیک به پایان، نیکودیموس دوباره به این موقعیت می‌پردازد.

بله، درست است. و او از عیسی در برابر دیگر رهبران یهودی دفاع می‌کند. این نکته در فصل ۱۹ قابل توجه است، من آن را به عنوان اعتراف او به مسیح می‌دانم، کسی که او حتی به طور کامل او را درک نمی‌کرد، اما برای رنج خودش دعا می‌کند.

به همراه یوسف رامه ای برای بدن مصلوب عیسی. این قابل توجه است. بنابراین، عیسی می‌داند چه چیزی در یک مرد، از جمله نیکودیموس، وجود دارد.

او می‌داند درون یک زن چیست، آن زن سامری هم. مرد، او تمام بدهی‌های دفتر کلش را دارد. او یک زن است.

او یک سامری است. و حتی تا جایی که به زنان سامری مربوط می‌شود، او الگوی اخلاقی خیلی خوبی نیست. تو پنج شوهر داشتی، و مردی که الان با او هستی در وجود شوهرت است.

اوه، حرف من. اما به خواست خدا، او در نهایت به یک زن مبشر تبدیل می‌شود که به آن مرد می‌گوید، بیا با مردی آشنا شو که هر آنچه را که تا به حال انجام داده‌ام به من گفته است. و آنها با عصبانیت از شهر بیرون می‌آیند.

دیدنش واقعاً خوب است. آنها او را متقاعد می‌کنند که مدتی پیش آنها بماند. و بعد می‌گویند، حالا ما باور می‌کنیم، نه فقط به خاطر حرف تو.

خدا از او استفاده کرد تا آنها را به عیسی متصل کند. اما حالا ما از خودمان برای او شنیدیم. ما از خودمان برای او شنیدیم.

و اکنون ما می‌دانیم و ایمان داریم که او ناجی جهان است. این فقط راه خداست. یوحنا مثلاً داستان سامری نیکوکار را تکرار نمی‌کند، اما آن را با این نوع زبان نشان می‌دهد، نشان می‌دهد که یک زن سامری مورد لطف خدا قرار گرفته است.

و سامری‌ها اعتراف می‌کنند که عیسی منجی جهان است، در حالی که اکثر یهودیان هیچ ایده‌ای ندارند. آنها از او متنفرند. آنها با او مخالفند.

اما در یوحنا ۹، برای بازگشت به تهدید این فکر، مردی که قبلاً نابینا بوده و اطلاعات بسیار کمی دارد، نه هلن ککر، نه خط بریل، نه سگ راهنما، اما می‌داند که عیسی برایش چه کرده است. و عیسی او را به خود عیسی ارجاع می‌دهد تا ایمان بیاورد. و او ایمان می‌آورد.

و او را می‌پرستند. و عیسی او را به خاطر پرستش نادرستش سرزنش نمی‌کند. در عوض او را برکت می‌دهد.

همانطور که قبلاً در فصل ۲۰ گفتیم، توماس به صورت یک یهودی دیگر نگاه می‌کند و به او می‌گوید پروردگار من و خدای من «و عیسی اعلام می‌کند که نه تنها توماس، بلکه کسانی که بدون دیدن ایمان» می‌آورند نیز خوشبخت هستند. البته او می‌دانست که آنها از شک کردن، سپس دیدن و سپس اعتراف توماس سود خواهند برد.

او گویی یک یهودی دیگر را می‌پرستد که البته نه تنها یهودی است، بلکه خدا-انسان نیز هست. همانطور که حداقل یک بار قبلاً، در فیلیپیان ۲:۱۰ و ۱۱، دیدیم، پولس پس از حالت تحقیر، این توصیف معروف از حالت تعالی را ارائه می‌دهد. بنابراین، یک حرف ربط مهم یونانی است.

بنابراین، این به این دلیل است که پسر برابری با خدا را چیزی که باید به آن دست یافت و ادعا کرد، در نظر نگرفت، بلکه خود را فروتن کرد و به جای شکل خدا، شکل برده را پذیرفت و مطیع پدر شد، حتی تا سر حد مرگ. از این رو، خدا او را بسیار سرافراز کرد و نامی را که برتر از هر نامی است، به او عطا فرمود، تا به نام عیسی، هر زانویی در آسمان و زمین و زیر زمین خم شود و هر زبانی اعتراف کند که عیسی مسیح، خداوند است برای جلال خدای پدر. ما این بخش را به تفصیل در پایان دوره خود بررسی خواهیم کرد، زمانی که در مورد این دو حالت بحث خواهیم کرد.

اما فعلاً، اشعیا ۴۵ پس‌زمینه است. به معنای واقعی کلمه، هر زانو و هر زبانی، اما نکته این است که همه آنها برای پرستش نمی‌آیند. اشعیا می‌گوید، برخی می‌آیند و از او شرمنداند زیرا از او متنفرند.

با این وجود، آنها تعظیم می‌کنند. بنابراین از نظر فنی، هر تعظیمی در آخرت، طبق فیلیپیان ۲:۱۰ و ۱۱، پرستش کامل نیست. بلکه از طرف نجات‌یافتگان پرستش کامل است.

از طرف دیگر مردم، گمشدگان، این پرستش نیست. این الزام است برای به رسمیت شناختن کسی که واقعاً شایسته تمام جلال و افتخار است و همه باید تسلیم شوند، تسلیمی که او از همه سزاوار آن است. خداوند در اشعیا ۴۵، ۲۴ می‌گوید: فقط در خداوند، دربار من گفته خواهد شد، عدالت و قدرت فقط در خداوند است.

همه کسانی که از او خشمگین هستند، به سوی او خواهند آمد و شرمند خواهند شد. در خداوند، همه فرزندان اسرائیل، از دیدگاه عهد جدید، از جمله اسرائیل معنوی، کلیسا، توجیه شده و جلال خواهند یافت. بنابراین نه از نظر فنی، پرستش از جانب همه، بلکه تکریم، اذعان به خداوندی او از جانب همه.

آیا افراد گمراه و فرقه‌گرایانی که درگیر انکار الوهیت مسیح هستند، اکنون زانو می‌زنند و اعتراف می‌کنند که آن اعتراف مسیحی اولیه را می‌کنند که عیسی خداوند است و به او به عنوان خداوند و نجات‌دهنده اعتماد می‌کنند؟ دو موضوع دیگر در تکمیل مطالعه الوهیت مسیح مطرح می‌شود. یکی کالوینیستی اضافی و دیگری کنتوتیسیسم است.

این یک، extra calvinisticum، به دلایل آموزشی، آنها را به این ترتیب در نظر می‌گیرم. به دلایل آموزشی لاتین است، صفت Calvinisticum. است calvinistic عبارت لاتین است که به معنای بیرونی یا بدون calvinistic لاتین.

است out of یا calvinistic outside ، extra calvinistic ، به معنای extra calvinisticum ، از این رو kenosis این اساساً یک فحش لوتری، یک انگ یا تهمت لوتری علیه اصلاح‌شدگان بود. در واقع، هم دکترین در مباحثات اصلاحات لوتری پدید آمدند extra calvinisticum و هم

هر دو مسیحی اصلاح طلب هستند. هر دو انجیل را می‌دانستند و به آن عشق می‌ورزیدند. کالوین دین عظیمی به لوتر داشت

مرسوم نبود که معاصران خود را به این شکل تحسین کنید. بنابراین، او آگوستین را به خاطر الهیات ستایش می‌کند. او دیگر پدران اولیه را به خاطر تفسیرشان ستایش می‌کند

به ویژه یوحنا زین دهان ، و او تا حدودی به لوتر اعتبار می‌دهد، اما نه به اندازه‌ای که شایسته‌اش بود، زیرا لوتر تأثیر زیادی بر کالوین گذاشت. با این وجود، وارثان آنها، همزمان با توسعه بیشتر سیستم‌های الهیاتی لوتری کالوین، با یکدیگر درگیر شدند. این واقعاً چیز غم‌انگیزی است

لوتری از ارتدکس کالوینیستی پس از اصلاحات، انتقاد لوتری از ارتدکس کالوینیستی پس از اصلاحات است. این دوره ارتدکس پروتستان است که می‌گفت عیسی برای اصلاح‌شدگان کاملاً مجسم نشده است. این منصفانه نیست.

این اشتباه است. با این حال، من می‌توانم این را درک کنم، زیرا مردم امروزه می‌توانند به این شکل واکنش نشان دهند. مشکل از کجاست؟ پیش از این، پدران کلیسا، مثلاً آتاناسیوس، این آموزه را آموزش می‌دادند

از این رو، ای. دیوید ویلیس، محقق کاتولیک رومی که در دانشگاه پرینستون تدریس می‌کرد. نمی‌دانم. این مربوط به مدتی پیش است

من حتی نمی‌دانم که او زنده است یا الان چه می‌کند، اما ای. دیوید ویلیس. کالوینیسم اضافی. الهیات کاتولیک کالوین

عنوان چیزی شبیه به این بود. ویلیس استدلال می‌کند که در واقع کالوینیستی اضافی ، آموزه‌ی برخی در کلیسای اولیه بود. برای مثال، آتاناسیوس به صراحت آن را تعلیم می‌داد

یعنی بیرون یا بدون پاتریستیک یا ، extra patristicum بنابراین، ویلیس استدلال می‌کند که باید آن را یعنی کاتولیک اضافی یا بدون آن نامید. این آموزه چیست؟ آموزه این است که ، extra catholicum ، شخص دوم تثلیث، این مسیح‌شناسی قطعاً از بالا شروع می‌شود. کلمه، نور، شخص دوم تثلیث، خدای پسر ، به طور کامل در عیسی ناصری تجسم یافت

اما اگر کمی عمیق‌تر در مورد تثلیث‌گرایی فکر کنید، آیا این به معنای تبدیل تثلیث به دوگانگی است؟ آیا ممکن است شخصی از الوهیت دیگر در الوهیت نباشد؟ این پوچ است. من قصد دارم برای این موضوع توجیهی ، کتاب مقدسی ارائه دهم، اما فعلاً فقط سعی می‌کنم آن را توضیح دهم. بنابراین کاتولیک‌های اضافی پاتریستیک‌های اضافی ، کالوینیستی‌های اضافی معتقدند، بله، شخص دوم به طور کامل در عیسی تجسم یافت

اما از آنجایی که او شخص دوم تثلیث است، او نیز کاملاً خارج از تجسم باقی ماند. او بدون تجسم باقی ماند. کاملاً مجسم، کاملاً بیرون

اگر این را انکار کنید، یا تثلیث را از بین خواهید برد یا به نوعی دکترین کنوسیسی (تفکر انحرافی) خواهید رسید که الوهیت کامل پسر مجسم را کاهش می‌دهد. هیچ‌کدام قابل قبول نیستند. کاملاً مجسم، کاملاً بیرونی

کجا چنین چیزی در کتاب مقدس وجود دارد؟ خب، خود کلمات یا آموزه در کتاب مقدس است، اما اینجا یک سوال مطرح می‌شود. دیدیم که کولسیان ۱ و عبرانیان ۱ هر دو تأیید کردند که پسر مجسم، کار مشیت الهی را انجام داده است. یا پسر ابدی این کار را انجام داده است.

سوال این است که آیا پسر مجسم شده از انجام کار مشیت الهی دست کشید؟ اگر چنین است، به نظر من او خدا نیست. یا اگر او به انجام کار مشیت الهی ادامه داد، آیا این کار را در بدن انجام داد؟ مطمئناً پسر پیش از تجسم الهی در همه جا حضور داشت. او همه جا حاضر یا حاضر در همه جا بود.

آیا او از آن دست کشید؟ اینکه او از خدا کمتر است. اما اگر آن را حفظ کرده باشد، مطمئناً آن را در بدن حفظ نکرده است. بدن او در یک نقطه متمرکز شده بود.

برای مثال، در یک زمان و در یک مکان، در جلیل یا یهودیه بود. کولسیان ۱، او قبل از همه چیز است، آیه او ابدی است، و در او، همه چیز به هم پیوند می‌خورد. ۱۷.

چه در مورد پسر پیش از تجسم باشد و چه در مورد پسر تجسم یافته، به ما می‌گوید که او کار مشیت الهی را انجام داده یا هنوز انجام می‌دهد. من فکر می‌کنم دومی درست‌تر است. مطمئناً، چه کتاب مقدس صریحاً بگوید چه نگوید، در اینکه مشیت الهی کار خداست، در اینکه خدا سه در یک است، پس تثلیث کار مشیت الهی را انجام می‌دهد.

یکی از پیامدهای آموزه تثلیث این است که اعمال تثلیث، اعمال هر سه شخص است. آه، اینجا من به تمایزات الهیاتی سیستماتیک می‌پردازم. در حالی که ما این را می‌گوییم، با تأکید بر وحدت الوهیت، در عین حال تمایز بین اشخاص را نیز تصدیق می‌کنیم.

ما آنها را با هم اشتباه نمی‌گیریم. ما پدر یا روح القدس را بر روی صلیب قرار نمی‌دهیم. بنابراین، اما با این حال، حتی صلیبی که در آن پسر به تنهایی جان باخت، عمل تثلیث است.

خود کتاب مقدس این را می‌گوید. دوم قرن‌تین ۵، حدود آیه ۱۹، خدا در مسیح بود و جهان را با خود آشتی ... می‌داد. در این زمینه، پدر

و عبرانیان، آیه‌ای که اغلب گمش می‌کنم، عبرانیان درباره مسیح صحبت می‌کند، نه مکاشفه، رابرت، بلکه عبرانیان، از مسیح از طریق روح ابدی صحبت می‌کند، که خود را به خدا تقدیم می‌کند. فهمیدم. عبرانیان ۹:۱۴.

باید آن را روی بازویم خالکوبی کنم. چقدر بیشتر خون مسیح، که از طریق روح ابدی، خود را بدون نقص به خدا تقدیم کرد، وجدان ما را پاک خواهد کرد؟ اگر قربانی‌های عهد عتیق تطهیر را فراهم می‌کردند، چقدر بیشتر مرگ فداکارانه مسیح وجدان ما را از اعمال مرده پاک می‌کند تا به خدای زنده خدمت کنیم؟ و این تنها جایی در کتاب مقدس است که روح القدس را با مرگ مسیح، با کفاره مسیح مرتبط می‌کند. خون مسیح، که از طریق روح ابدی، خود را بدون نقص به خدا تقدیم کرد.

تنها مسیح مجسم شد. تنها مسیح مُرد. اما خدا در مسیح بود و جهان را با خود آشتی می‌داد.

دوم قرن‌تیاں ۱۹:۵. من هم در این مورد حق داشتم. و مسیح خود را به خدا تقدیم کرد، عبرانیان ۹، ۱۴، از طریق روح جاودانی.

نکته چیست؟ اعمال تثلیث مشترک است. چیزی به عنوان یک شخص از تثلیث وجود ندارد که بدون سایر اعضا عمل کند. این درست است، با تأکید بر وحدت تثلیث، اما ما اشخاص را با هم اشتباه نمی‌گیریم، آنها را از هم متمایز می‌کنیم.

بنابراین فقط پسر بر روی صلیب مرد، اما با این وجود، وقتی این کار را کرد، خدا در او عمل کرد و مسیح خود را از طریق روح ابدی تقدیم کرد. به همین ترتیب، هر سه شخص الوهیت در عهد عتیق کار مشیت الهی را انجام دادند. سوال این است که آیا پسر مجسم شده از انجام کار مشیت الهی خود دست کشید؟ اگر می‌گویید که او این کار را کرد، آیا او واقعاً خداست؟ خب، برخی از متکلمان کلیسای گفتند، خب، او این کار را برای آن ۳۳ سال متوقف کرد، سپس دوباره آن را در رستاخیز و عروج خود از سر گرفت.

پسر، من فکر می‌کنم این واقعاً مشکل‌ساز است. فقط خدا می‌تواند ما را نجات دهد. او از وظایف الهی خود دست نمی‌کشد.

و وقتی کولسیان ۱ به ما می‌گوید که مسیح، که در مسیح، ۱:۱۷، همه چیز به هم پیوسته است، یا عبرانیان می‌گوید که او همه چیز را با کلام قدرتمند خود نگه می‌دارد، که هر دو به پسر مجسم شده کار مشیت ۱:۳ الهی را نسبت می‌دهند. حال، پسر مجسم شده کار مشیت الهی را در بدن خود انجام نداد، و او در همه جای بدن خود حضور نداشت. بنابراین، من به نوعی آموزه درجه دوم اعتقاد دارم، درست است؟ من مقداری کتاب مقدس دارم، اما این استنتاجی است که بر اساس کتاب مقدس و بر اساس اصول الهیاتی است.

آیا تثلیث درست است؟ بله. آیا این واقعیت که اعمال تثلیث، اعمال کل تثلیث است، درست است؟ بله، و همه اینها درست است، و با این حال من این را تصدیق می‌کنم، باشه؟ فکر می‌کنم انجام این کار مهم است، بنابراین، اعتراف می‌کنم که شخص دوم تثلیث به طور کامل در عیسی ناصری تجسم یافت، بدون کنوسیس ناصری، بدون کنوسیس.

او تمام قدرت‌های الهی را دارد. او فقط آنها را در اراده پدر به کار می‌برد. بنابراین، گاهی اوقات او عمل می‌کند، شخص به عنوان خدا-انسان عمل می‌کند.

گاهی اوقات او به عنوان خدا-انسان عمل می‌کند، و ما مطمئناً نمی‌توانیم همه این‌ها را با تک تک آیات کتاب مقدس حل کنیم. انجام این کار نسطوری است، اما ما بر شخص تأکید داریم. همین است، هرگز یک بشریت جداگانه وجود ندارد، و نه خورشید در آسمان، اما اکنون خورشید روی زمین آن اعمالی را انجام می‌دهد که ما در انجیل‌ها از آنها یاد می‌گیریم.

با این حال، او خدا باقی ماند و خارج از تجسم باقی ماند. آیا این مرموز نیست؟ اوه، مرموز است. در واقع، کالوینیستیم اضافی به هر دو راز تاریخی عظیم ایمان مسیحی اشاره دارد.

تثلیث، مگر اینکه بخواهید بگویید در یک تجسم واقعی به یک سوم تقلیل یافته است، یک شخص با دو ذات است، یعنی تثلیث‌گرایی و مسیح‌شناسی، که تحت تأثیر این آموزه قرار گرفته است. لوتری‌ها این را باور نداشتند. برخلاف اصلاح‌طلبان که می‌گفتند متناهی ظرفیتی برای نامتناهی ندارد، آنها برعکس آن را آموزش می‌دادند.

و لوتر، که عاشق بود، عاشق اسرار بود. هر چه اسرارآمیزتر، بهتر، و بنابراین الهیات او انواع اسرار و پارادوکس‌ها و غیره را دارد. کالوین، با احترام فراوان، لوتر را رسول اصلاحات نامید، اما لحن او آشکارا متفاوت بود.

بنابراین، لوتر بین خدای پنهان و خدای آشکار تمایز قائل شد. و می‌دانید چیست؟ همانطور که او توضیح داد، کالوین کاملاً موافق بود، اما قرار نیست درباره دو خدا صحبت کند. آیا لوتر واقعاً به آن اعتقاد داشت؟ نه، او به دو خدا اعتقاد نداشت.

اما خدای پنهان، خدای مقدرات، خدای جلال خود، خدای تقدیر است. و در مورد این چیزها، ما چیز زیادی نمی‌دانیم. خدای آشکار، الهیات صلیب است.

این خداست که ما را در رنج بر صلیب عیسی ملاقات می‌کند. کالوین نیز بسیاری از آموزه‌های لوتر را بازتولید کرد، اما نمی‌توانست به برخی از آن نوع اصطلاحات پایبند باشد. و بنابراین کالوین، در واقع، با لوتر موافق بود. عادل، در مسیح، و گناهکار هستند، *simul justus et peccator* که مؤمنان همزمان

اما او نمی‌توانست این را به این بی‌ادبی بگوید. به نظر می‌رسید لوتر از تناقضات لذت می‌برد. استاد اصلاحات من گفت، این یک نمودار است، تصویری از الهیات لوتر

، همزمان عادل، همزمان گناهکار، به این شکل. یا خدای پنهان، *Simul justus et peccator*. مثل این خدای آشکار، خدای پنهان

و این الهیات کالوین است. کالوین یک انسان‌گرای رنسانسی و مسیحی بود. این الهیات اوست

این یک سنگ صیقل‌خورده است. او، او اسراری دارد، اما حقیقت را به آن شیوه‌های متناقض که فکر می‌کند ضروری نیست، ارائه نمی‌دهد. من کاملاً به رسول اصلاحات احترام می‌گذارم و از او قدردانی می‌کنم، اما از نوع دیگری، و سعی می‌کنم بگویم که یکی از دیگری باهوش‌تر است

من حتی نمی‌تونم اینو اندازه‌گیری کنم. هر دوی او نا بغه بودن. او، قول می‌دم

اما آنها سبک‌های متفاوتی داشتند. لوتر بیشتر راهب قرون وسطایی بود. کالوین بیشتر اومانیست رنسانس

و سوسه کالوین مطالعه بود. او حاضر بود هر کاری بکند جز اینکه به ژنو و آن آدم‌های کثیف برگردد. اما واعظ لوتری بود.

کالوین هم همینطور بود. اما چطور می‌توانم این را بگویم؟ هر دو به شیطان اعتقاد داشتند، اما کالوین به سمت او دوات پرتاب نکرد. و انصافاً در مورد لوتر، کالوین از نوعی مشکل روانی، نوعی افسردگی شدید که لوتر در تمام عمرش به آن مبتلا بود، رنج نمی‌برد.

و این موضوع، چگونگی غلبه او بر آن مسائل و خدمت به خدا به شیوه‌ای که او انجام می‌داد را بیش از پیش قابل توجه می‌کند. بنابراین، کالوینیست‌یوم اضافی، نتیجه‌ای منطقی از الوهیت مسیح است. شخص دوم کاملاً تجسم تثلیث می‌شود، کاملاً تجسم می‌یابد و پسر الهی کاملاً در بیرون باقی می‌ماند.

آیا کاملاً متوجه منظورتان شدم؟ نه، نه. همانطور که قبلاً گفتم، در هر دو راز نقش دارد. اما فکر می‌کنم لازم است که یک تثلیث‌گرایی کامل و بی‌نقص و یک شخص واحد قوی با دو آموزه طبیعت را همزمان حفظ کنیم

کنوتیسم، کنوسیسم، مسیح‌شناسی. فیلیپیان ۲، وقتی می‌گوید مسیح خود را خالی کرد، از کلمه یونانی کنو به معنای خالی کردن خود استفاده می‌کند. اسم متناظر آن کنوسیسم است که به معنای خالی کردن است.

این یک تاریخچه‌ی کاملاً مفصل و با جزئیات است. نکات مهم را برایتان نقل می‌کنم. من از دیوید ولز، شخص مسیح، نقل قول می‌کنم که واقعاً به این موضوع می‌پردازد.

کنوتیسیسم، ریشه‌های تاریخی کنوتیسیسم عمدتاً در مباحثی نهفته است که پس از اصلاحات مذهبی، لوتریسم و کالوینیسم ایجاد شد. لوتر و کالوین برای انجیل جان خود را فدا کردند.

نوادگان آنها، پس از جنگ سی ساله، که در آن پروتستان‌ها و کاتولیک‌ها ده‌ها هزار نفر از یکدیگر را کشتند چه غم‌انگیز، چه مضحکه‌ای. کشیشان و محققان لوتری و اصلاح‌طلب زمان بیشتری برای تفکر و توسعه سیستم‌های پیچیده داشتند.

لوترانیسم در مسیح‌شناسی مبتنی بر کلمه جسم حرکت می‌کرد، در حالی که اصلاح‌طلبان بیشتر از رویکرد انسان مبتنی بر کلمه حمایت می‌کردند. کلمه جسم، شخص دوم تثلیث، یک بدن انسانی را برای خود در نظر می‌گرفت و در شکل بدعت‌آمیز، هیچ روح انسانی، یعنی پولیناریانیسم. در شکل ارتدکس، آتاناسیوس می‌گوید او بدن و روح انسانی دارد، اما به ندرت از آن روح استفاده می‌کند.

آپولیناریوس، لوگوس نقش روح را بر عهده دارد. روانشناسی یونانی بیان می‌کند که انسان‌ها از جسم و روح تشکیل شده‌اند. روح، اصل پیشرو و هدایتگر کل وجود انسان است.

و در آپولیناریوس، کلمه، لوگوس، جای آن روح انسانی را گرفت. این انسانیت کامل نیست، و آپولیناریانیسم به درستی در کالسدون در سال ۴۵۱ محکوم شد. آتاناسیوس اعتراف کرد که مسیح انسانیت کامل را برای خود برگزید، اما الهیات او هنوز کلمه جسم بود نه کلمه انسان، زیرا جای سوال است که عیسی چقدر از روح انسانی خود عمل کرد.

لوگوس بر شخص تسلط داشت. او روح انسانی دارد، بنابراین آتاناسیوس، مدافع بزرگ الوهیت مسیح، در محدوده ارتدکس قرار می‌گیرد، درست است؟ اما این یک مشکل است. مسیح‌شناسی تمام‌عیار می‌گوید که کلمه ابدی، انسانیت حقیقی را برای خود به ارمغان آورده است.

این یک جسم و روح انسانی است، و گاهی اوقات، او از روح انسانی خود عمل می‌کرد. لوترانیسم کلمه طرحواره جسمانی را ترجیح می‌داد. کالوینیسم، الهیات اصلاح‌شده، کلمه طرحواره انسانی را

به نظر می‌رسد علاقه‌ماریتین لوتر به حضور فراگیر یا همه‌جا حاضر مسیح محدود به زمینه آیینی آن بوده است. خوشبختانه او دکترین کنوسیسم را توسعه نداد، درست است؟ نگرانی لوتر چه بود؟ لوتر به شدت دکترین کاتولیک رومی در مورد عشای ربانی را رد می‌کرد. او، او این کلمه را حفظ کرد، و بنابراین یکی از راه‌های عشای ربانی آلمانی بود، اما محتوا از برخی جهات بسیار، Deutsche Messe، اشاره لوتر به عشای ربانی متفاوت بود.

لوتر گفت که شام خداوند یک قربانی نیست. شاید یک قربانی ستایش باشد، همانطور که انگلیکان‌ها بعداً گفتند، اما نه قربانی پسر خدا. به خدا قسم، نه

این چیزی نیست که ما به خدا بدهیم. بلکه چیزی است که خدا به ما می‌دهد. این هدیه‌ای از جانب خداست، و کاهن مسیح را به صورت قربانی غیرخونین به خدا تقدیم نمی‌کند.

او از استحاله جوهری متنفر بود، زیرا از نظر او، این یک تلاش انسانی برای توضیح یک معجزه بود. برای او این یک معجزه بود، و جسم مسیح به همان اندازه که برای هر متکلم کاتولیک رومی، از جمله توماس آکویناس، که کارش با استفاده از فلسفه ارسطو به لوتر و همه کاتولیک‌ها به ارث رسیده بود، در شام خداوند برای لوتر حضور داشت. به یاد داشته باشید، لوتر یک راهب و متکلم کاتولیک، کشیش و متکلم بود، که از نظر ظاهری عناصر، عناصر فیزیکی، نان و شراب، باقی می‌ماندند، اما از نظر درونی، به طور ماوراءالطبیعه، شکل بیرونی ثابت می‌ماند، اما جوهر یا جوهر درونی تغییر می‌کرد، از این رو تغییر جوهر، استحاله جوهری، استحاله جوهری.

یک معجزه ماوراءالطبیعه درونی که در آن عناصر بیرونی، از نظر ظاهری، ویژگی‌های فیزیکی خود را حفظ می‌کنند، اما از نظر درونی، نه، لوتر می‌گوید، مسخره، کفر، اما همانطور که او سخنان خداوند را می‌خواند همانطور که در جدول نوشت، روی جدول نوشت، میز را خراب کرد، جایی که او با زوینگی ملاقات کرد، و آنها در مورد، نمی‌دانم چند امتیاز بود، ۱۳ از ۱۴ امتیاز، چیزی شبیه به این، توافق کردند. او نوشت، هوک این بدن من است، و زوینگی گفت، مطمئناً او آنجا در بدن بود، اما منظورش این است، *corpum* است میوم نبود که این بدن فیزیکی اوست. لوتر دست راست رفاقت را به زوینگی نداد و او را کاملاً رد کرد؛ این شخصیت مردی است که شجاعت شروع اصلاحات را دارد.

در ورمز، بازجو گفت، راهب مارتین، آیا فقط تو درست می‌گویی و همه پدران و پزشکان اشتباه می‌کنند؟ به من فرصت بده تا در موردش فکر کنم. او برگشت و گفت، پس خدا به من کمک کند، بهترین چیزی که می‌فهمم بله. در این بین، او در کتابخانه خواند که یان هوس و جان هوس، الهیات بسیار مشابهی داشتند، خوب، هوس، نیز توسط روم در آتش سوزانده شد، که به او دروغ گفتند، آنها به او امان‌نامه دادند، و سپس او را کشتند، زنده زنده سوزانده، اما او یک مشتری قوی است، و شما بدی‌ها را با خوبی‌ها می‌بینید.

در واقع، لوتر عمر بسیار طولانی‌ای داشت. من شما را تحسین می‌کنم، مارتین لوتر اصلاح‌گر، نوشته‌ی جیمز کیتلسون، استاد دانشگاه ایالتی اوهایو. این کتاب از بسیاری جهات بسیار خوب است: آکادمیک است بدون اینکه بیش از حد فنی باشد، به زبان ساده نوشته شده است، و کل زندگی لوتر را پوشش می‌دهد، که بسیار غیرمعمول است، از جمله زمانی که او پیرمردی بدخلق و لجباز بود، که به عنوان مثال تمام عمرش به خاطر یهودستیزی گناهکار بود، بنابراین نقاط قوت و ضعف زیادی دارد.

به هر حال، او تسلیم نمی‌شد. به طرز شگفت‌آوری، در اواخر عمرش، سرانجام اذعان کرد که اصلاح‌طلبان دیگرش مسیحی هستند، و مردان جوان‌تری که در آن زمان او را احاطه کرده بودند، کسانی که به او احترام می‌گذاشتند، و او را به درستی پدر ایمان خود می‌دانستند، گریه می‌کردند، اما نه در ماربورگ، جایی که گفتگوی ماربورگ با زوینگی برگزار می‌شد، نه زوینگی، تو مسیحی نیستی. لوتر چه می‌گفت؟ مسیح در آن شام به همان اندازه حضور دارد که توماس آکویناس یا هر کاتولیک رومی دیگری گفته است.

چطور توضیحش می‌دهی؟ نمی‌توانی توضیحش بدهی. این یک معجزه است. او در میان، با و زیر عناصر طبیعت بود.

چطور ممکن است چنین چیزی باشد؟ لوتر این بحث کنوسیسی را آغاز کرد، نه اینکه آن را تعلیم داده باشد، بلکه او ارتباط صفات را تعلیم داده بود. ما این را در بررسی آباء خود ذکر کرده‌ایم. بعداً تحت عنوان وحدت شخص مسیح به آن خواهیم پرداخت، اما اصلاح‌طلبان و لوتری‌ها با این موضوع بسیار مخالفند.

خود لوتر تعلیم داد که در رستاخیز، پسر خدا، خدای پسر برخاسته، صفات الهی خود را با طبیعت انسانی اش به اشتراک گذاشت تا به طرز معجزه آسای، بدن مسیح بتواند در همه جا حاضر باشد. بنابراین، این بدن مسیح که در همه جا حاضر است، انگیزه‌ای برای عشای ربانی دارد تا مسیح بتواند به شیوه‌ای ماوراءالطبیعه در شام حضور داشته باشد و از او خواسته نشود که آن را در، با و تحت عناصر توضیح دهد.

من فکر می‌کنم او از تصویر قدیمی آتش و نور یا هر چیز دیگری استفاده می‌کند، مثلاً اینکه آتش با نور است و آتش می‌سوزاند و از این قبیل چیزها. بنابراین، از این نظر، مسیح در [این تصویر] حضور دارد، و این چه چیزی را توضیح می‌دهد؟ واقعاً توضیح نمی‌دهد. به نوعی نشان می‌دهد که این یک معجزه است.

نه قربانی، نه پیشکش کاهنی، نه استحاله جوهری. من تعجب می‌کنم که برادران و خواهران لوتری من درباره همذات‌پنداری صحبت می‌کنند. نمی‌توانم باور کنم که لوتر هرگز از این کلمه حمایت کند، زیرا این دوباره تلاشی برای نام‌گذاری یک راز است، اما به هر حال، برخی از آنها این کار را می‌کنند.

خوشحال شدم که دیدم دیوید ولز می‌گوید همه آنها این کار را نمی‌کنند. به هر حال، شاید پیشینه کافی باشد به نظر می‌رسد علاقه مارتین لوتر به حضور فراگیر یا همه‌جا حاضر مسیح محدود به زمینه آیینی آن بوده است.

برای لوتر مهم بود که به دلیل اعتقادش به همذات‌پنداری، این موضوع را تأیید کند، اگرچه خود این اصطلاح همیشه مورد توجه قرار نمی‌گرفت. وقتی عیسی گفت، این بدن من است، او معتقد بود که باید آن را با درجه‌ای از تحت‌اللفظی بودن درک کرد که نه کالوین و نه زوینگلی آن را مجاز نمی‌دانستند. با این حال، در نسل بعدی، فراگیر بودن به یک موضوع مهم مسیح‌شناسی نیز تبدیل شد.

بنابراین، لوتر کنوسیسی را آموزش نداد، اما لوتری‌های او، نوادگان او، از نظر الهیاتی این کار را کردند. اینها محققان و متفکران بزرگی بودند، اگر بخواهیم آنها را غول‌های ایمان بنامیم. دیوید ولز به عنوان یک متکلم اصلاح‌طلب متعصب می‌نویسد: آنها از ارتباط طبایع استفاده کردند که به موجب آن انسان در مسیح ویژگی‌های الوهیت را به خود گرفت و بدین ترتیب پیوستگی با نژاد بشر را از بین برد.

انصافاً باید بگویم که لوتری‌ها، و من حتی این را هم خوب نمی‌فهمم، اما آنها در این مورد به دو اردوگاه تقسیم شدند. برخی از جان برنتز پیروی کردند، برخی دیگر از مارتین کمینیتس. برنتزها و کمینیتسی‌ها

برنتز تعلیم می‌داد که دو ذات مسیح صرفاً در یک شخص مشترک به هم پیوسته نبودند، بلکه در یک شخص مشترک شکل گرفته بودند. با توجه به این موضوع، آنچه بعدها صفات نسبی نامیده شد، به انسانیت او نیز تعمیم یافت. برای مثال، برنتز استدلال کرد که اشکال مختلفی از حضور همه‌جانبه‌ی انسانیت مسیح وجود دارد.

بنابراین، در مسیح، اگر نگوییم هیچ، اما تفاوت چندانی بین تهی شدن از خود و تعالی او وجود نداشت. بلکه از همان ابتدا، از زمان تجسم، دو شیوه وجودی در او همزمان بودند. کار مارتین کمینیتس بسیار معتدل‌تر و محتاطانه‌تر بود.

. با این وجود، او ادعا کرد که انسانیت مسیح دائمی است و همیشه محلی خواهد بود. این حرکت خوبی است. به گفته کمینیتس، انتقال ویژگی‌ها، نه چندان به معنای انتقال دائمی ویژگی‌ها از الوهیت به انسان، بلکه بیشتر به معنای استفاده از انسان توسط الوهیت به روش‌هایی است که خارج از محدودیت‌های عادی انسان است.

بنابراین، به نظر می‌رسد که تبادل صفات در کمینتس متناوب بوده است، در حالی که در برنتز ثابت و نتیجه ضروری اتحاد شخصی تجسم بوده است. فرمول هماهنگی، یک نماد بسیار مهم، نماد اعتقادی، تلاشی برای آشتی دادن مکاتب فکری در این مورد و تعدادی دیگر از موضوعاتی بود که روحانیون و متکلمان لوتری در مورد آنها از نظر اعتقادی اختلاف نظر داشتند. این یک سند مصالحه بود که سعی در بر گرفتن هر دو داشت.

من قصد ندارم وارد جزئیات این موضوع شوم، بلکه می‌خواهم بگویم که طرح کلی کانونی در آلمان در اواسط قرن نوزدهم شکوفا شد. و سپس، همانطور که در آلمان شروع به از بین رفتن کرد، حدس بزنید چه شد؟ در پایان قرن نوزدهم در بریتانیای کبیر احیا شد. به طور کلی، کانونیست‌ها معتقد بودند که لوگوس الهی، برای اینکه طبیعت ما را بر خود بگیرد و در واقعیت تسلیم شرایط و محدودیت‌های زمینی آن شود، تا حدودی حداقل، آنچه را که قبل از تجسمش بود، رها کرد.

لوگوس خود را به ابعاد انسانی تقلیل داد و به منظور تجسم، خود را با طبیعت انسانی وفق داد. رایج‌ترین استدلال این بود که این فرآیند برهنه‌سازی منجر به از دست دادن ویژگی‌های نسبی، علم مطلق، قدرت مطلق، و حضور مطلق می‌شود. اختلاف نظرهای وجود داشت.

برخی گفتند که الوهیت به طور دائم از صفات نسبی خود محروم شده است. برخی دیگر گفتند موقتاً می‌توانم مثال‌های افراطی‌تری برای شما بزنم، اما این کار را نمی‌کنم.

باید از گوتفرد توماسیوس نام ببرم که کنوسیست معتدل را به عنوان راهی برای آشتی دادن انسانیت واقعی با این ایده که الوهیت واقعاً تجسم یافته است، ارائه داد. در بریتانیای کبیر، چارلز گور به همراه اچ آر مکینتاش ای. ام. فیبرن و پی. تی. فورسایت نام‌های مهمی بودند. بنابراین، در تجسم، ویژگی‌های کلمه الهی ابدی از حالت بالفعل به حالت بالقوه تقلیل یافت.

این روایت فورسایت است. فورسایت در ادامه تأکید کرد که این سلب خود-انحصاری باید با درک ظهور مسیح به سوی کمال بالقوه الوهیت در صلیب و رستاخیز تکمیل شود. انسان و الوهیت در یک شخص به هم نمی‌رسند.

او این اصطلاح را رد کرد. آنها بیشتر در عمل نجات‌بخش با هم تلاقی داشتند. نظریه‌های کنوسیست چندین ویژگی قابل توجه و ستودنی داشته‌اند.

دیوید ولز مرد منصفی است. اولاً، همه آنها با یک کلمه الهی از پیش موجود شروع کردند. ثانیاً، نظریه متعارف در پی نسبت دادن واقعیت کامل به عیسی تاریخی بود.

سوم، نظریه‌های کنونیک به عشق الهی محتوای اخلاقی قابل توجهی می‌بخشند. با این حال، این نظریه ابعاد نگران‌کننده‌ای نیز داشت که در سخنرانی بعدی خود به آنها خواهیم پرداخت.

این سخنرانی دکتر رابرت پترسون در تدریس خود در مورد مسیح‌شناسی است. این جلسه ۱۵، سیستماتیک الوهیت مسیح، عبرانیان ۱، ۵ شواهد و متون دیگر، عبادت، فرا کالونیستی است.